

فصل اول: خانه درختی سیزده طبقه



سلام، من اندی^۱ هستم.
این هم دوستم تری^۲ است.

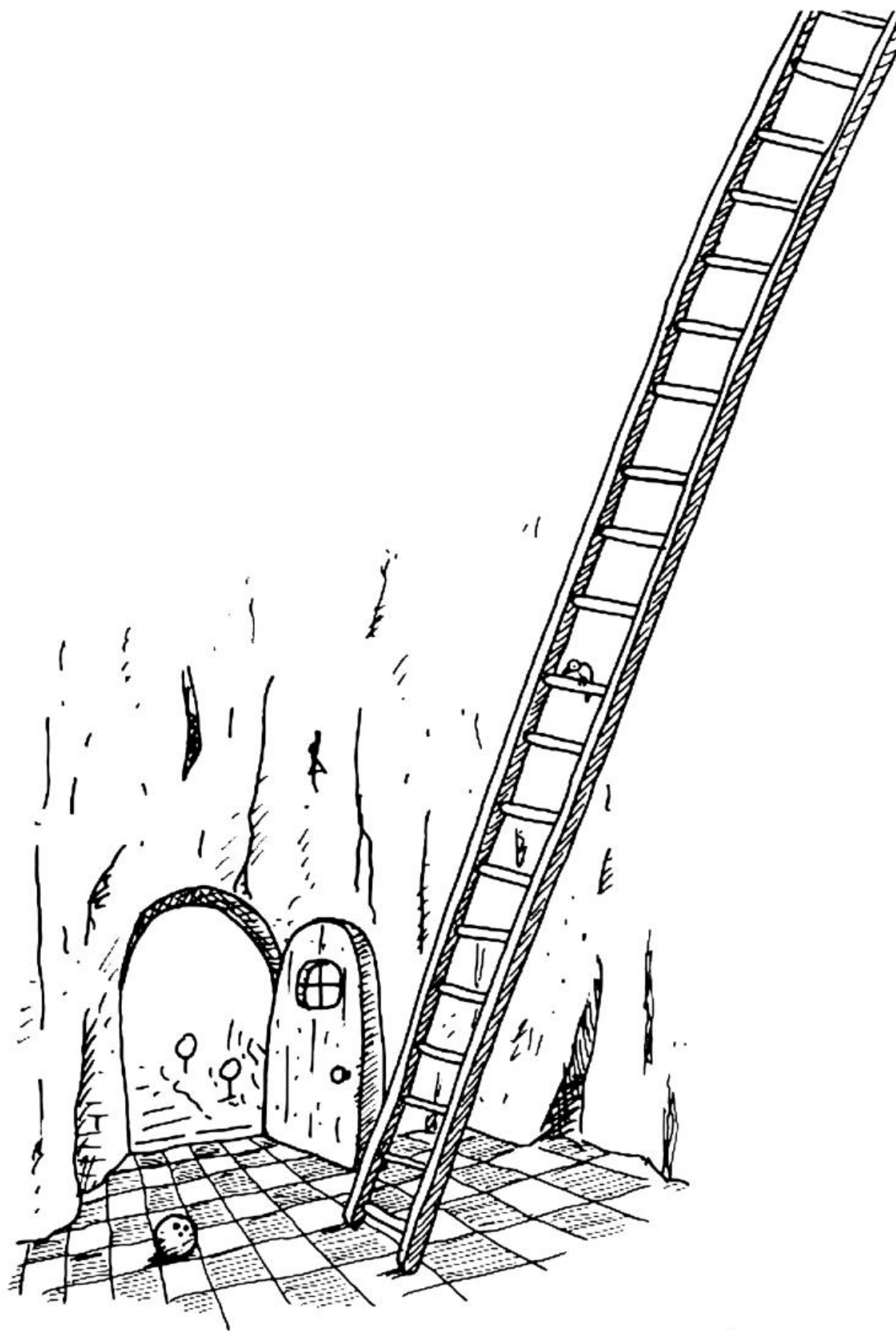


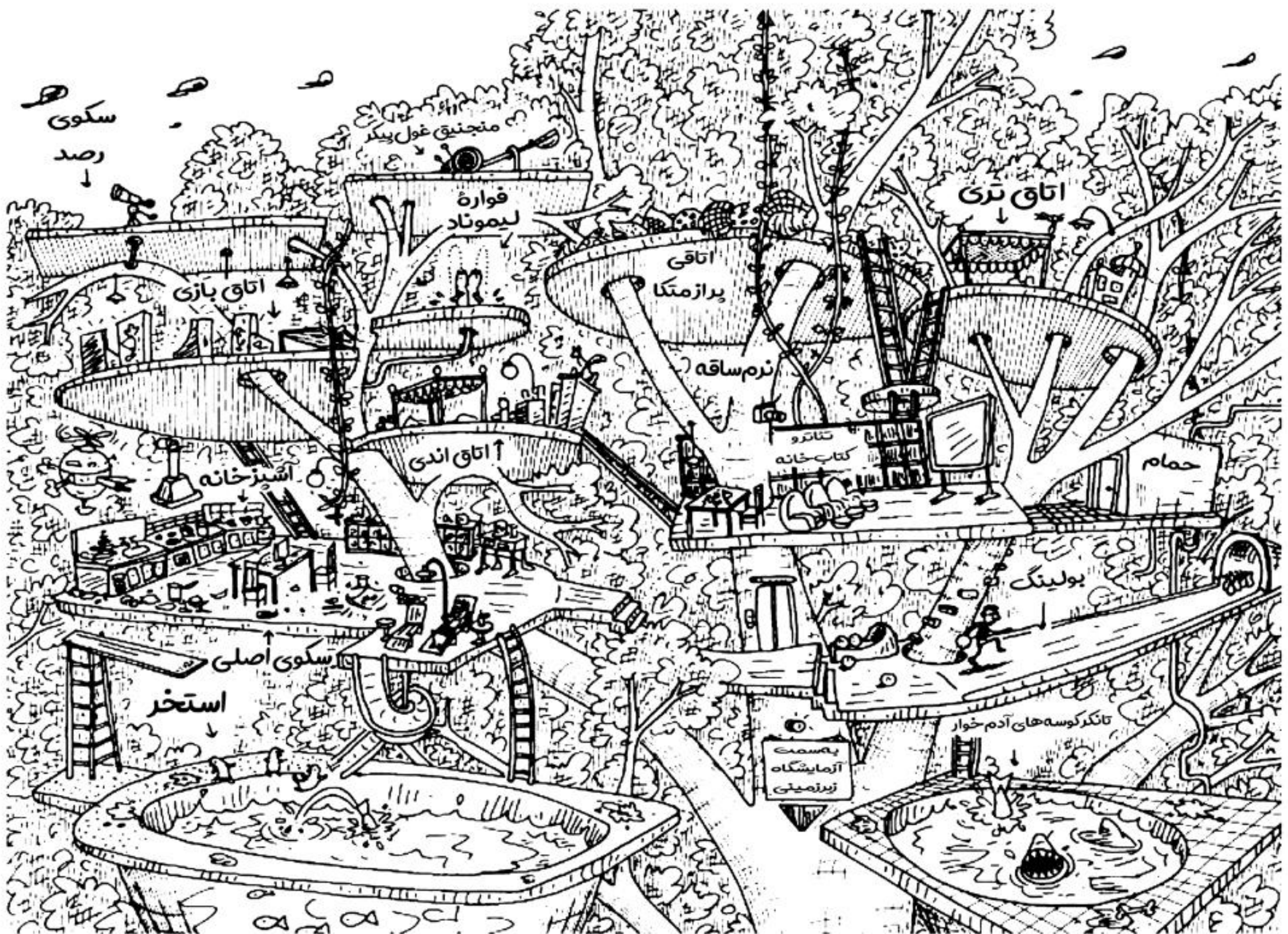
ما در یک درخت زندگی می‌کنیم.



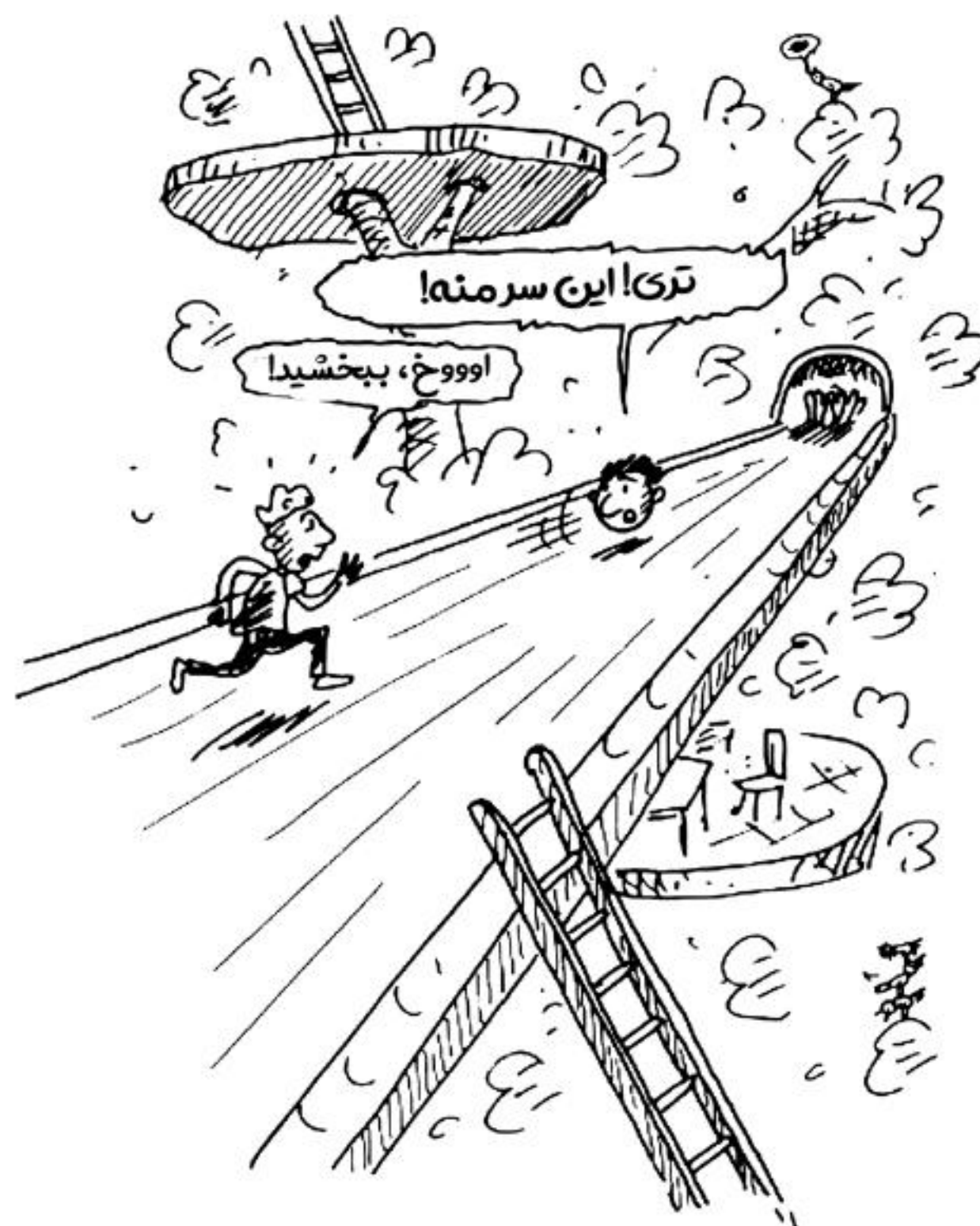
خب، وقتی می‌گوییم «درخت»، منظورم خانه درختی است و وقتی می‌گوییم خانه درختی، منظورم یک خانه درختی معمولی نیست، منظورم یک خانه درختی سیزده طبقه است.

پس منتظر چه هستید؟
بیایید بالا!





یک سالن بولینگ دارد،



یک استخر شنا،



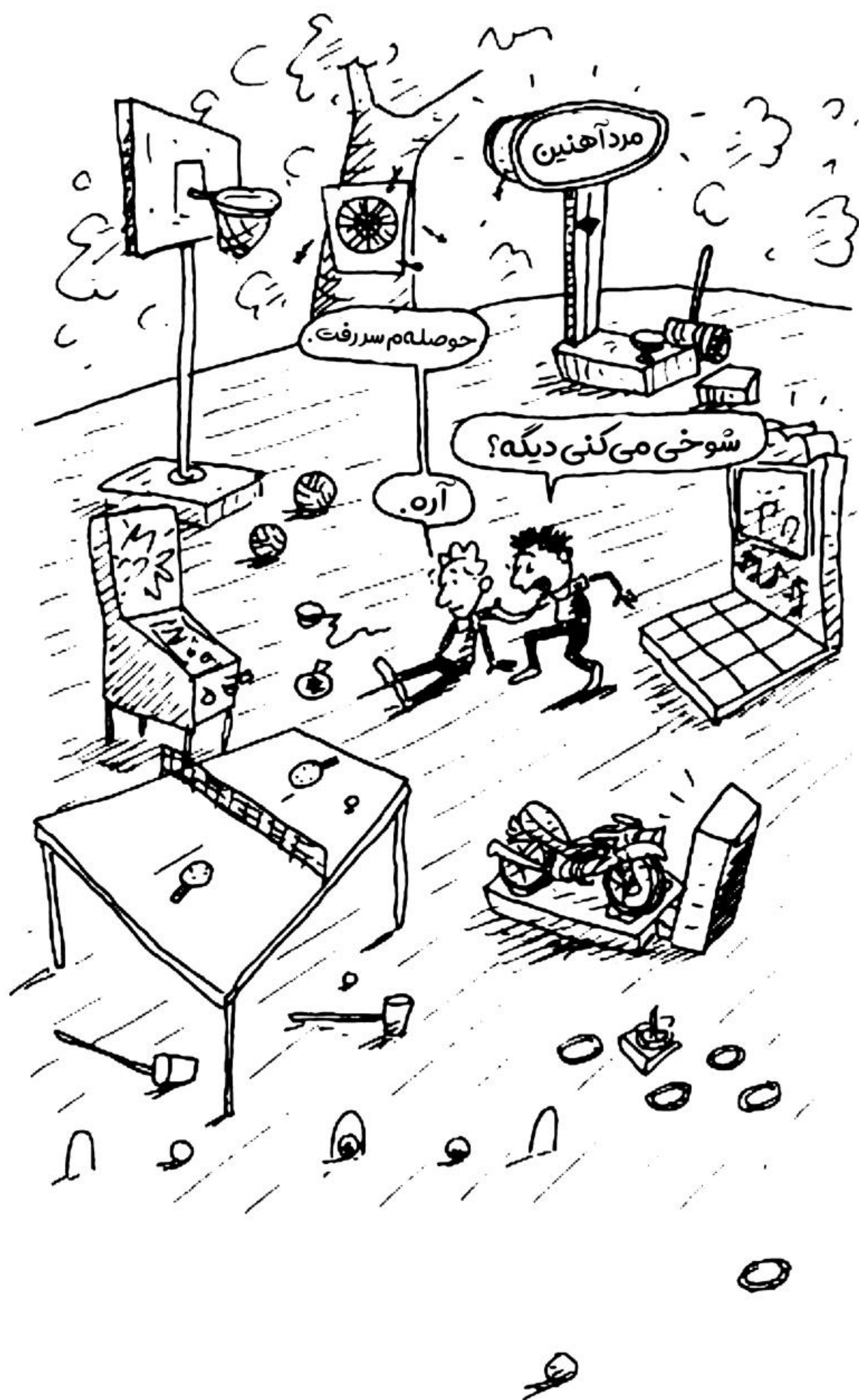
یک تانکر پراز کوسه های آدم خوار،



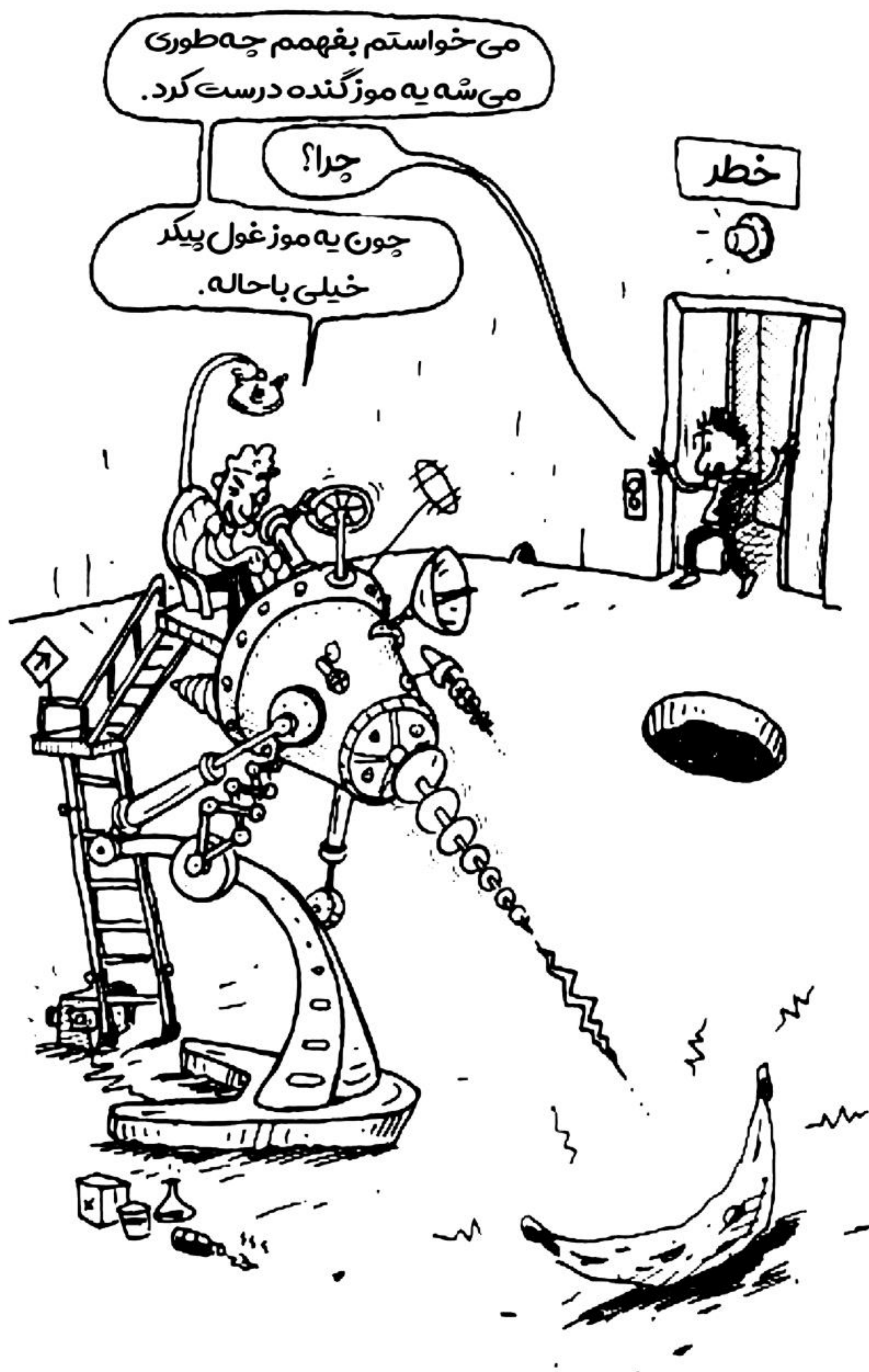
نرم ساقه‌هایی که می‌توانی از آن‌ها آویزان شوی،

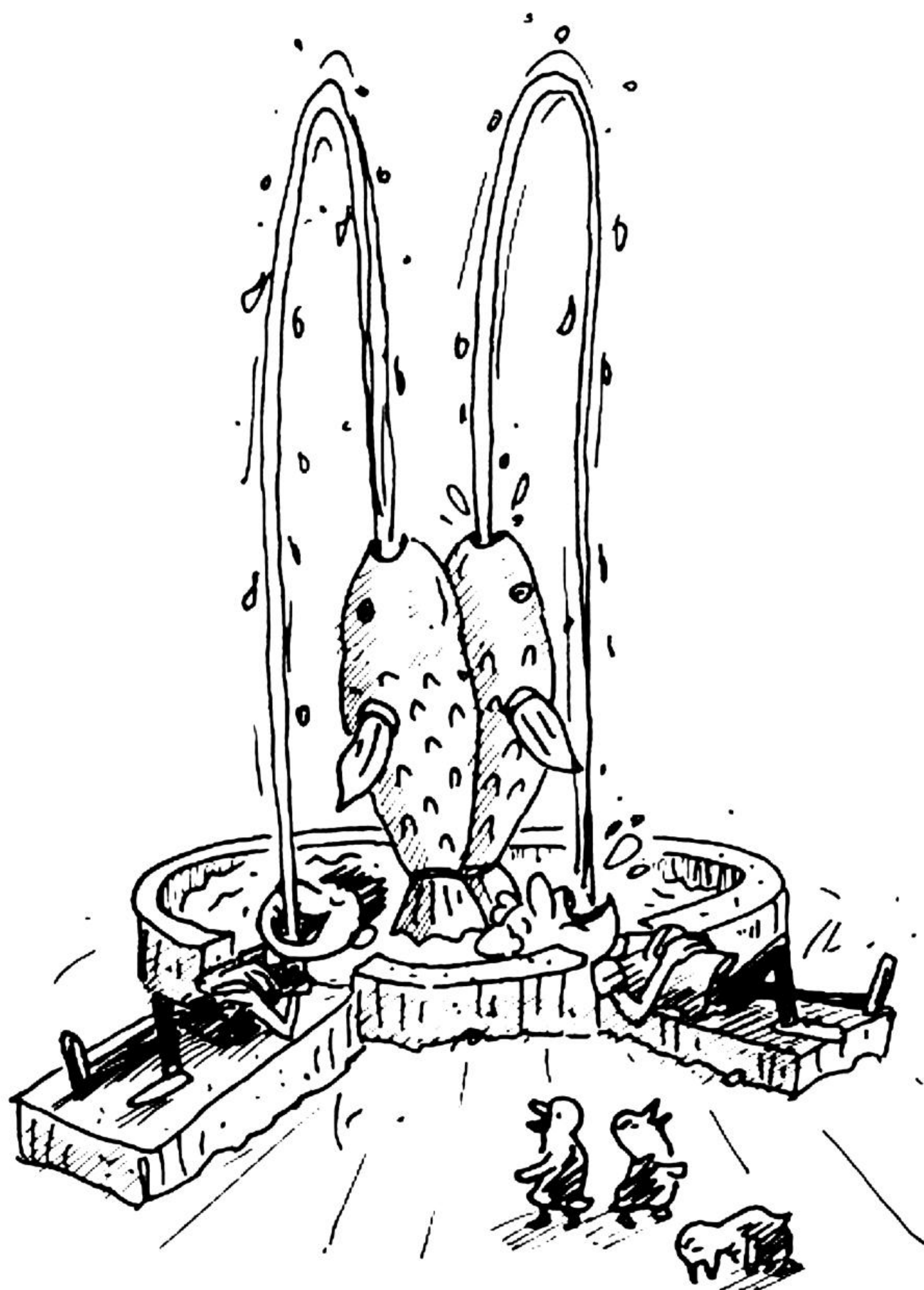


فکر نکنم اون نرم
ساقه باشه، اندی.

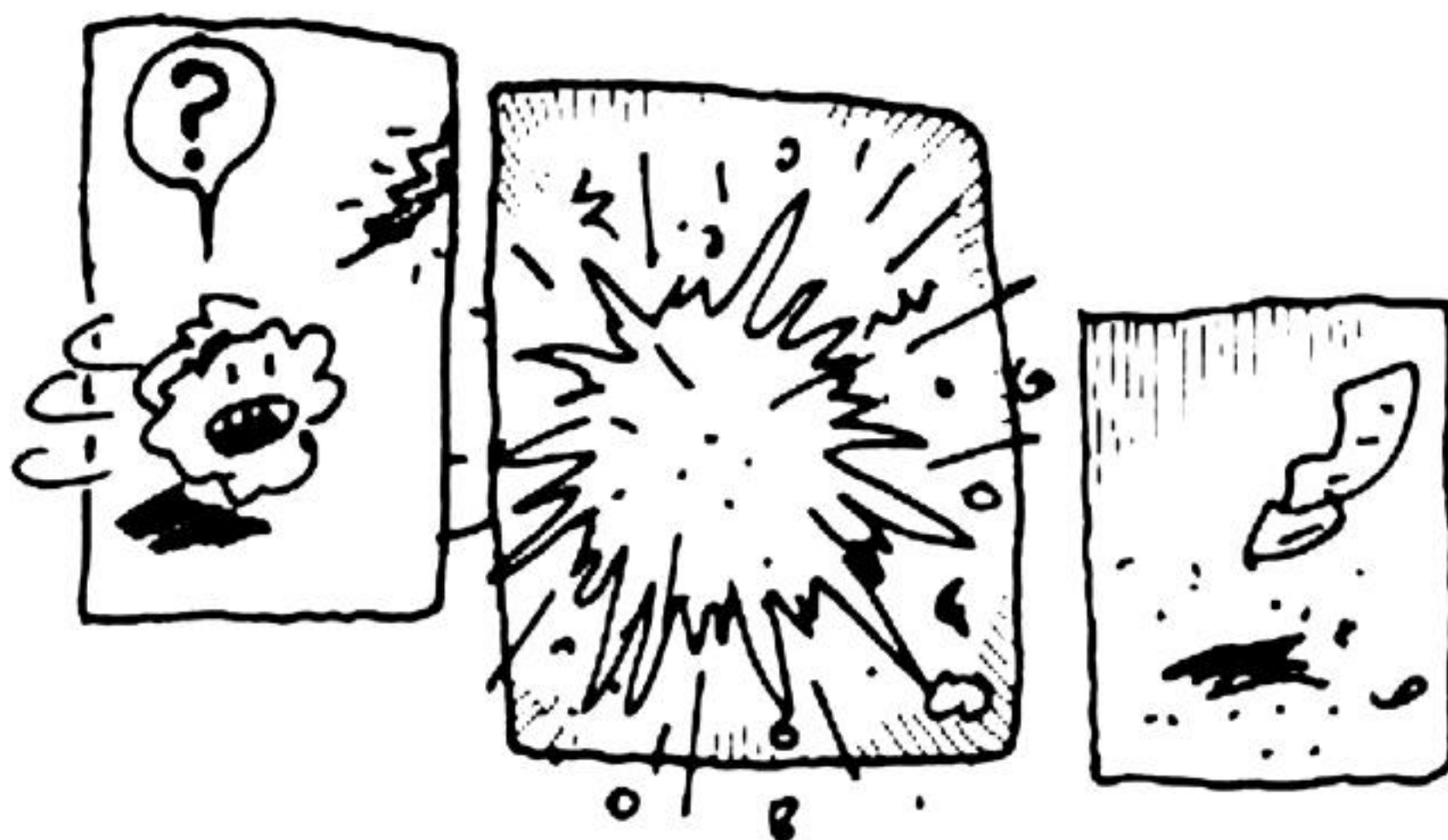


یک آزمایشگاه سری زیرزمینی،

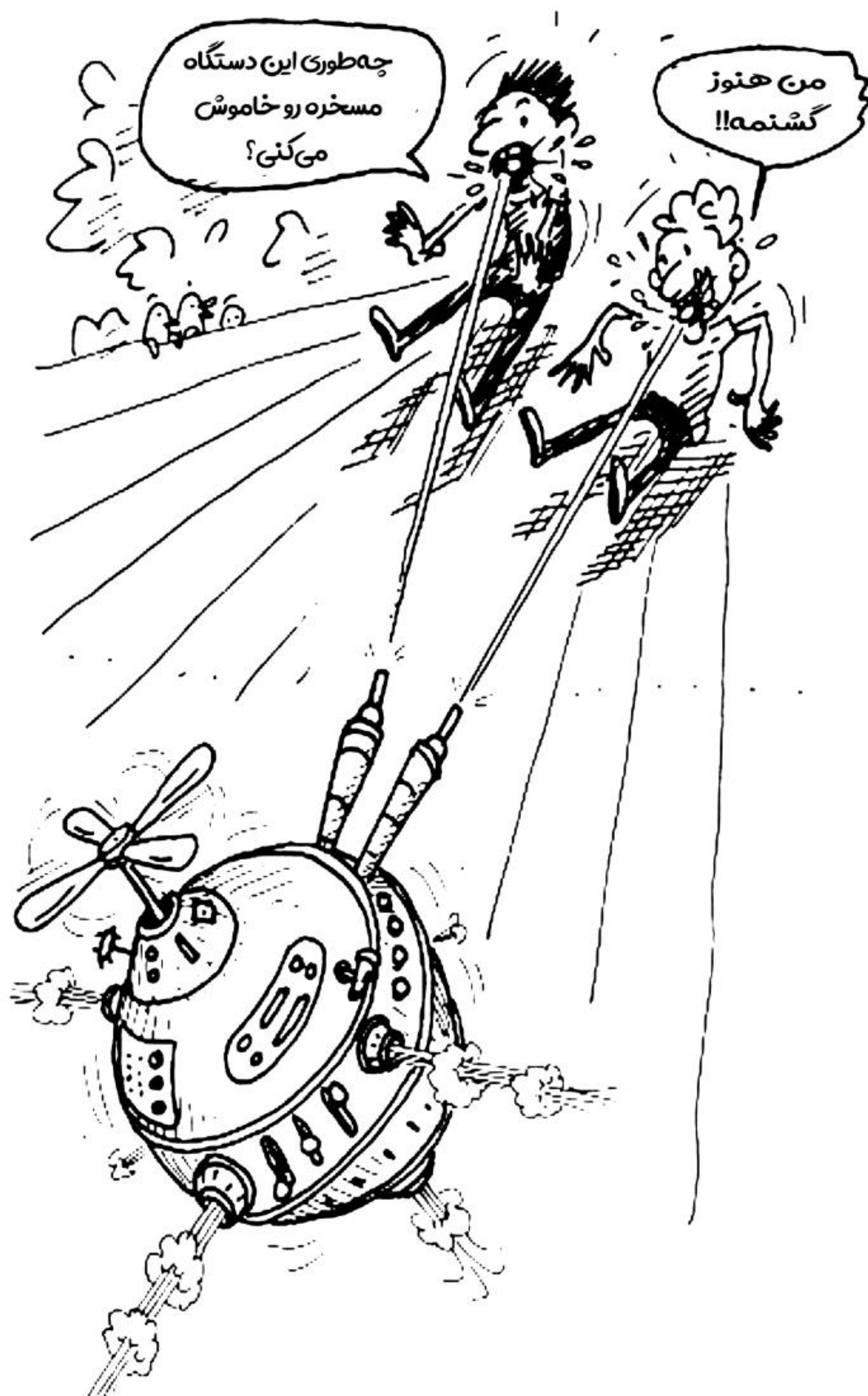




یک ناپدیدکننده سبزی جات،



و یک ماشین مارشمالوساز که همه جا دنبالت می‌آید و هر وقت گشنه‌ات شد،
یک مارشمالو داخل دهانت شلیک می‌کند.



خانه درختی علاوه بر این که خانه ماست، جایی است که با هم کتاب می‌نویسیم.
من کلماتش را می‌نویسم و تری تصاویرش را می‌کشد.



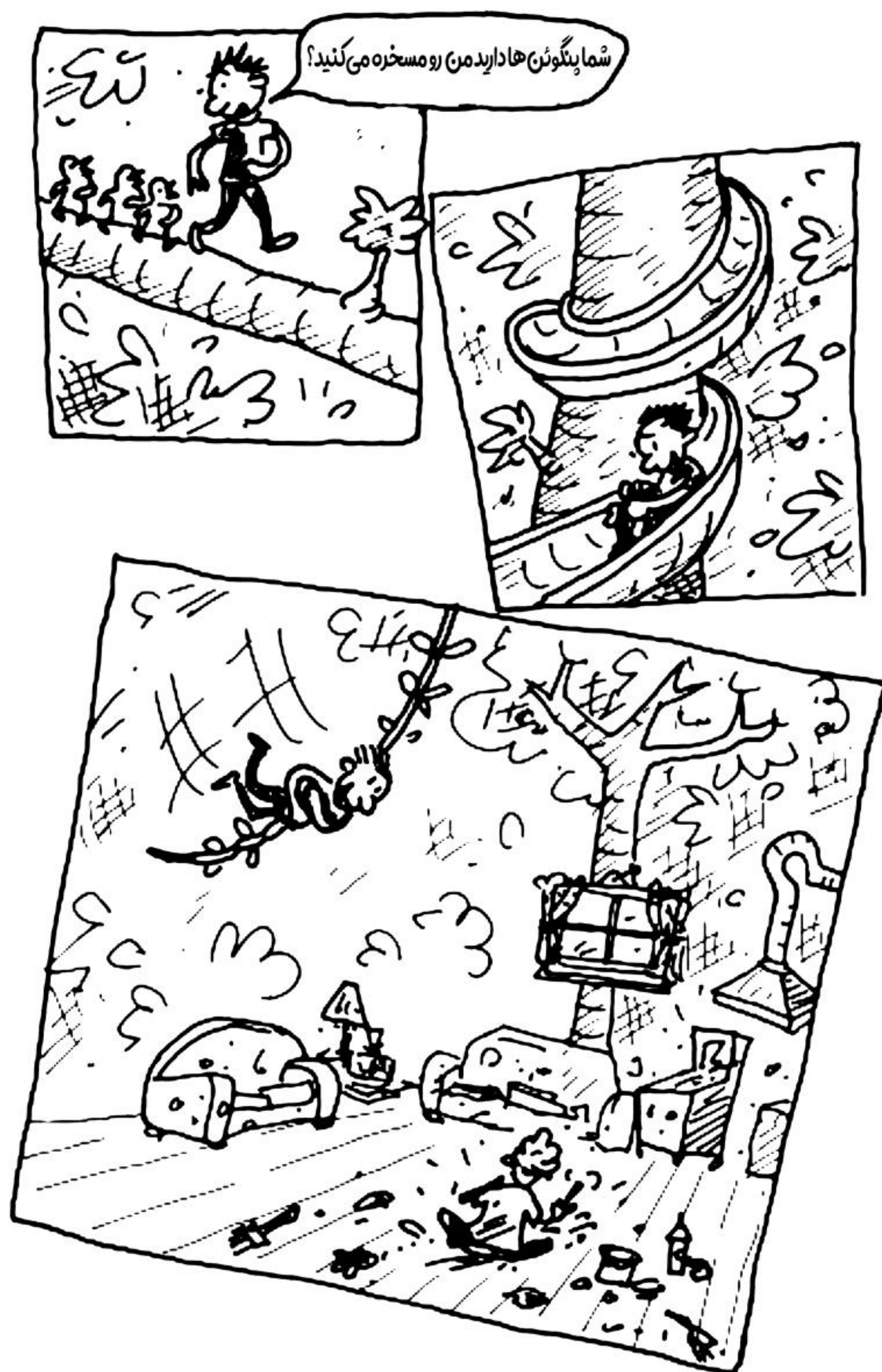
همان طور که می بینید، مدت زیادی است که این کار را انجام می دهیم.



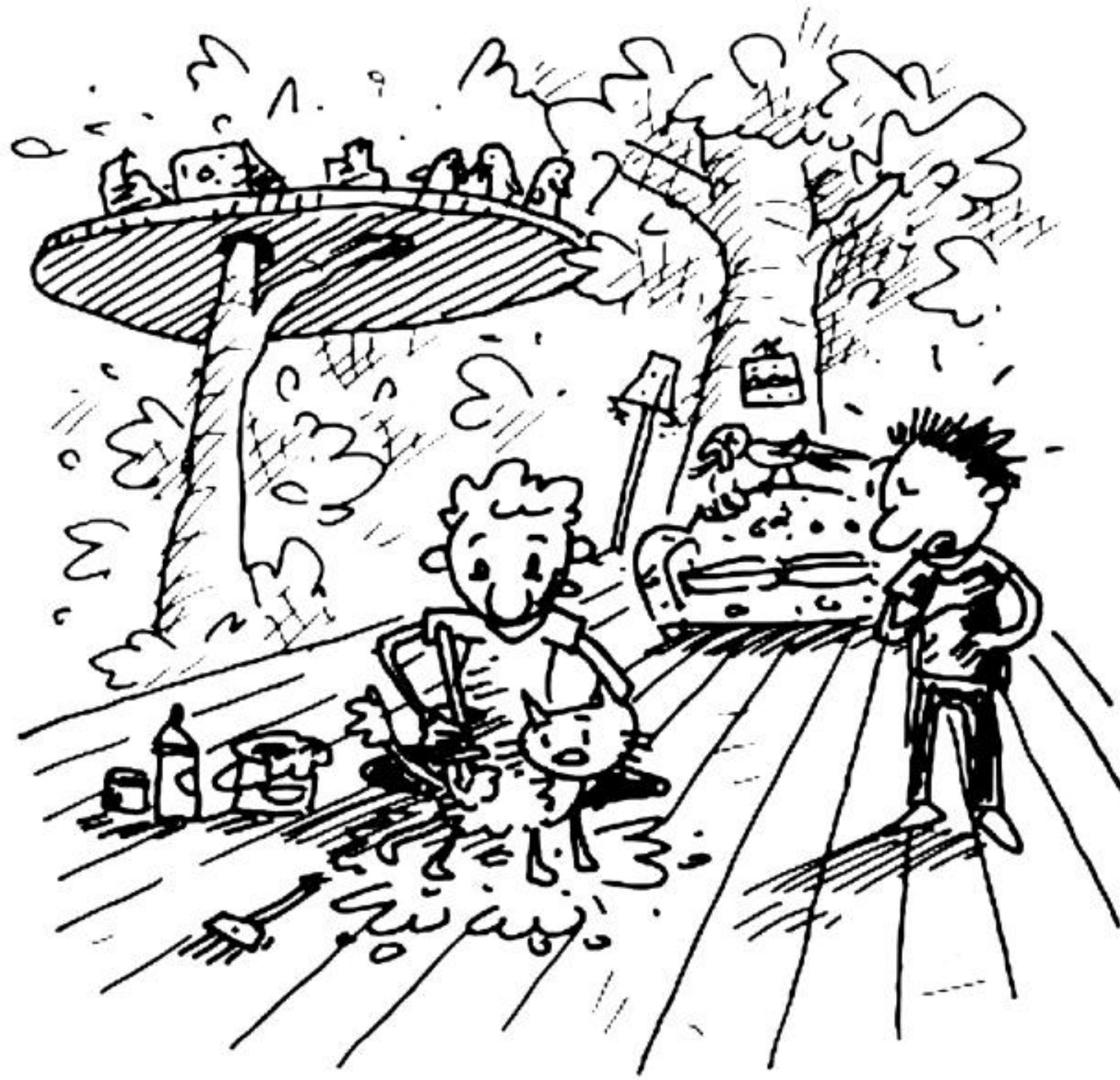
فصل دوم: گربه پرنده



شاید شما هم مثل بقیه خوانندگان کتاب های ما از خود می پرسید که ایده کتاب ها را از کجا می آوریم.
خب، گاهی اوقات به آن ها فکر می کنیم، گاهی هم براساس چیزهایی است که واقعاً اتفاق افتاده؛ مثلاً همین کتاب.
همه چیز از صبحی شروع شد که بیدار شدم و رفتم صبحانه بخورم.



تری پیش از من به آشپزخانه رفته بود. داشت یک گربه نقاشی می کرد. وقتی می گویم یک گربه نقاشی می کرد، منظورم این نیست که تصویر یک گربه را می کشید، او داشت یک گربه واقعی را رنگ می کرد! زرد روشن!



گفتم: «فکر کنم این یہ سؤال مسخرہ باشہ، ولی چرادراری اون گربہ روزرد روشن می کنی؟»
پاسخ داد: «چون دارم بہ قناری تبدیلیش می کنم.»



سعی کردم به تری توضیح دهم که نمی‌توانیم فقط با رنگ زرد یک گربه را به قناری تبدیل کنیم، ولی او اصرار داشت: «چرا می‌شه، فقط نگاه کن!» و گربه‌ای را که از آن رنگ چکه می‌کرد به لبه عرشه برد.

در حالی که تری گربه را در هوانگه داشته بود، فریاد زد: «نه!»، ولی او گربه را رها کرد...

اما نیاز نبود نگران باشم. گربه نیفتاد، دو بال کوچک از پشتش بیرون زد و بعد تندتند بال زد و پرواز کرد.



تری با خوش حالی به سمت من برگشت و گفت: «دیدی؟ بهت که گفته بودم!»